

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله
تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیمّا
بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی
اعدائهم اجمعین.

بحث در فرمایش شهید صدر قدس سره بود که فرمودند در مواردی که بعض اطراف علم
اجمالی غیرمقدور باشد، اگرچه در آنجا علم اجمالی به وجود خطاب فعلی نداریم ولی
علم اجمالی به وجود واقع التکلیف و روح تکلیف وجود دارد. به خاطر این که قدرت دخیل
در ملاک نیست، در مصلحت و مفسده نیست و در مبعوضیّت و محبویّت دخیل نیست.
بنابراین اگر مثلاً دو امر هست که یکی‌اش می‌دانیم یکی از این دوتا با نجس ملاقات کرده
اما نسبت به انجام یکی‌اش مجبوریم عقلاً و قدرت بر ترک نداریم. خب در این‌جا... و
یکی‌اش هم البته مقدور است؛ می‌توانیم ترک کنیم. در این‌جا بالاخره آن مفسده شرب
نجس، این وجود دارد حالا چه این طرفی که مقدور است چه آن طرفی که مقدور نیست
و مبعوضیّت شرب نجس از ناحیه مولا وجود دارد چه در این طرف چه در آن طرف، و
روح تکلیف هم همین است، آن ملاک است و آن مصلحت و مفسده است پس این وجود
دارد. پس علم به تکلیف به معنای واقعی‌اش، به تکلیف فعلی در مقام وجود دارد و آن
استدلال قوم تمام نیست منتها خطاب وجود ندارد. این فرمایش ایشان بود.

خب سه‌تا مناقشه دیروز عرض کردیم راجع به این که روح تکلیف؛ این‌هایی که ایشان
فرموده هست یا نیست که یک اشکالش این بود که مبنای خود ایشان این نیست که مجرد
ملاک و مبعوضیّت و محبویّت روح تکلیف باشد و چیزی بر عهده عبد بیاورد و موضوع حق
الطاعة عبد باشد، حق الطاعة مولا باشد بلکه آن‌جاهایی که خودش تصدی کرده باشد به
مطالبه؛ و الا محبویّت صرف یا مبعوضیّت صرف یا ملاک صرف این چیزی برای عبد ایجاد
نمی‌کند مادامی که او در این صدد برنیامده.

دو: این بود که حتی آن‌جاهایی هم که محبویّت و مبعوضیّت مطلقاً خود آن‌ها کارایی
ندارند، چیزی را ایجاد نمی‌کند، آن مطالبه‌اش هست که کار را ولو این‌که، یعنی مطالبه
تمام الملاک برای حق الطاعة است و لذا اگر فرض کنید مولا نه به خاطر محبویّت و
مبعوضیّت؛ همین‌جور مطالبه می‌کند بلا ملاک، نه چیزی را دوست دارد نه ...، مطالبه
می‌کند؛ عبد باید انجام بدهد. او دخالتی ندارد. اگرچه بله، مولای حقیقی این‌جور است که
حکیم است و بی‌خود مطالبه نمی‌کند اما این حرف غیر از این است که موضوع حق
الطاعة مطالبه برخاسته از آن است یا نفس المطالبه است؟ و آن‌چه که عقل انسان درک
می‌کند این است که نفس مطالبه مولاست نه این که مطالبه برخاسته از محبویّت و
مبعوضیّت و آن اصلاً دخالت ندارد. این هم قول دوم است. نظر دوم است.

نظر سوم این است که نه، هر دوی آن، هم مطالبه ولو این‌که یک جایی فرض بکنیم
محبویّت و مطلقویّت و مبعوضیّت و... ملاک نباشد. همین که اگر فهمیدیم ملاک و

محبوبیت و مبعوضیت وجود دارد؛ هر دو موضوع حکم عقل است به حق الطاعه. این هم نظریه سومی است که در مقام وجود دارد که و شاید یعنی جزم به این که مطلق محبوبیت و مطلقیت که مولا در صدد این که عید انجام بدهد برنیامده به خاطر، همین طور که دیروز عرض می کردیم به خاطر ولو مصلحت تسهیل و این که عید را در زحمت نیندازد، در این صدد برنیامده و توجه به این نکته هم لازم است که مصلحت تسهیل و امثال ذلک؛ این ها کسر و انکسار نمی کند با مصلحت خود فعل یا مفسده فعل که آن کاهش پیدا بکند. نه، آن ممکن است در صددرصد باشد و در قوت خودش باقی باشد ولی تحمل می کند مولا، آن مبعوض خودش را تحقق پیدا کند به خاطر این که تسهیل بر این انجام بدهد.

س: حاج آقا، مصالح برای عبد است یا برای مولا است در مولای حقیقی؟

ج: بله؟

س: در مولای حقیقی مصالح برای مولا است یا برای عبد است؟

ج: مصالح برای ، نه، برای عبد است. حالا در جاهایی ممکن است برای مولا هم باشد یا برای دیگران است. ممکن است برای عباد دیگرش باشد.

س: به هر حال برای مولا نیست دیگه خب، اما برای

ج: خب برای عباد دیگرش باشد، می گوید باشد من تحمل می کنم به او ضرر وارد شود. این ولو ضرری به او وارد می شود....

س: وقتی برای مولا ... صددرصدی است و بغض بر ترکش دارد این اصلاً در مولای حقیقی ... وقتی بغض بر ترک دارد آن تسهیل یا کسر و انکسار می کند، اگر نکرد اصلاً معقول نیست

ج: نه، کسر و انکسار نمی کند با مفسده و مصلحت او

س: چه طور آن بغض بر ترک ...

ج: آن صددرصد برایش ضرر دارد اما تراحم است. تراحم دوتا تکلیف در مصالح یکدیگر تأثیر و تأثر ندارند.

س: ولی به هر حال

ج: ببینید؛ در تراحم دوتا متعلق مختلف تأثیر و تأثر در هم ندارند. مثلاً فرض کنید که اگر وارد مسجد شد دید هم مسجد متنجس است هم نماز واجب است، نماز مصلحت دارد، آن مفسده دارد. حالا نه او در این تأثیر می کند نه این در او تأثیر می کند

س: این که معلوم است، درست است

ج: خب این جا هم همین است. پس

س: توی آن طرف، توی آن طرف پس مبعوضش نیست، صددرصدی که نیست که

ج: نه، نه، نه، ممکن است، نه

س: یعنی آن ظرف خاص و حالت خاص باید کسر و انکسار کند و الا معقول نیست

ج: نه، ممکن است مبغوضش باشد اما ترجیح می‌دهد آن را بر این، مثل این که آن اهم است نه این که آن کم و کاست پیدا می‌کند

س: یعنی به هر حال در این شرایط من بغض بر ترک ندارم؟

ج: نه، مطالبه نمی‌کنم. نه این که ...، نه، همین! در صدد

س: نه، نه، نه، مطالبه ...، توی این شرایط من در ... عبد خودم توی این شرایط خاص بغض بر ترکش را ندارم

ج: دارم ولی مطالبه نمی‌کنم به خاطر این که اهمی در کار است.

س: تزامم ... امتثالی مهم را می‌گویم چون تزامم امتثالیه ممکن نیست وقتی عبد یا مسجد را بخواند تطهیر بکند یا بخواند اقامه صلاه بکند و من به او می‌گویم چه کار بکن؟ بیا مثلاً اقامه صلاه بکن، نماز مهم‌تر است

ج: چون آن اهم است.

س: بله، چون اهم ...، توی آن ظرف چون من می‌دانم عبد از عهده‌اش بر نمی‌آید دیگه بغضی توی آن ظرف ندارم دیگه

ج: نه، ممکن است بگویم داری

س: بغض ندارم

ج: چرا بغض داری این کار، ای کاش می‌شد نشود!

س: نه، ای کاش می‌شد توی غیر از این است. توی این طرف من می‌گویم بغض ندارم

ج: نه، نه، نه، توی این طرف هم

س: ...

ج: نه، ای کاش برای همین است

س: بغض بر این را من امر به آن بکنم، بغض هم برای این داشته باشم

ج: ای کاش برای همین است. یعنی تمّی

س: ای کاش شرایط تغییر می‌کرد

ج: نه، نه، ها! بله، ولی نکرده دیگه، الان پس من چه کار کنم؟ مبغوض هم هست اما چه کار کنم؟ ولی مبغوضیتش از بین نمی‌رود در اثر ...، این‌ها وجدانی است که مبغوضیت از بین نمی‌رود

س: نه، از بین نمی‌رود درست است ولی مبغوضیت بالفعل نسبت به ترک

ج: بالفعل هم هست. مَبْغُوضِيَّتَش هم بالفعل است

س: لا يجمع

ج: اما لا، اما در صدد نهی از او برنمی‌آید و مطالبه عدم برنمی‌آید به خاطر یک جهت دیگری، خب این جواب دیگری که در مقام داده شده از مقرر معظم قدس سره هست و آن این است که می‌توان تصویر کرد که در ظرف عدم قدرت ملاک نباشد. خلافاً لاستاد شهید صدر که می‌فرماید نه، قدرت تحویص به وجود نمی‌آورد که یک حصّه ملاک داشته باشد یک حصّه هم ملاک نداشته باشد به خلاف عجز و به خلاف ضرورت، ولی قدرت و عدم قدرت این‌جوری نیست. همان توضیحی که دیروز داده شد. این مقرر معظم رضوان‌الله علیه که واقعاً خسارتی بود رفتن ایشان و آن تفوق علمی که ایشان در مسائل داشت رحمة‌الله علیه، این ایشان می‌گوید تصویر دارد و بیان تصویرشان این است که گاهی ملاک یک فعل ممکن است در خودش باشد. یعنی یک شی‌ای خودش مَبْغُوض است، خودش مفسده دارد مولا نهی می‌کند از آن، گاهی نهی از یک فعلی ممکن است در اثر چی باشد؟ در اثر این باشد که ترک آن مصلحت دارد. چون ترک آن مصلحت دارد و این فعل موجب زوال ما فيه المصلحه می‌شود که ترک باشد از این جهت می‌گوید نکن! این کار را نکن! این کار را نکن نه این‌که خودش صاحب مفسده هست چون انجام، نقیض ترک است و موجب می‌شود آن ترکی که مصلحت دارد آن منتفی بشود و لذا نهی از فعل می‌کند می‌گوید انجام نده! و این تصویر خب وجود دارد که ترک ممکن است مصلحت باشد کما این‌که در باب تروک احرام بعضی فقهاء مثل محقق خوئی قدس سره آن‌جا فرمودند آن‌جور نیست که آن فعل حرام باشد. نه، ترک مصلحت دارد، نه فعل حرام است. یا در باب صوم مثلاً ممکن است همین‌جور باشد که آن ترک این مفطرات مصلحت دارد نه انجامش مفسده دارد.

س: یعنی آن کَفَّ نفس مصلحت دارد؟

ج: کَفَّ هم که امر وجودی است. آن ترک، آن ترک مثلاً مصلحتش ممکن است همین‌جور باشد که ترک علی‌رغم میل نفس به خوردن، آشامیدن و بقیه مفطرات، این ترک باعث می‌شود که نفس یک حالت ویژه‌ای پیدا نکند. به خاطر این ترک‌هایی که انجام می‌دهد با این‌که علی‌رغم این‌که علاقه‌مند است جلوی خودش را می‌گیرد، انجام نمی‌دهد و ترک می‌کند این باعث این می‌شود که نفس قدرتمند بشود و بتواند جایی که می‌خواهد تصمیم به ترک بگیرد برایش آسان بشود. ترک امور اعتیادیه و اموری که مورد اشتیاقش هست و این باعث می‌شود که ترک محرمات چون نفس عادت کرده؛ یعنی تمرین کرده و ماهر شده در این جهت، ترک محرمات برایش راحت می‌شود. فلذا شارع امر کرده به روزه تا این‌که این نفس نفسی بشود که برایش ترک محرمات آسان باشد. خب پس بنابراین می‌شود گفت این ...، آن‌وقت وقتی که ترک مصلحت‌دار شد این قابل تصویر است که بگوییم ترک عن اختیار مصلحت دارد نه ترک اضطراری، جایی که مجبور به ترک هستی ممکن است آن مصلحت نداشته باشد. پس قدرت در باب ترک می‌تواند چه‌کار کند؟ محصص باشد. یعنی بگوییم ترک مقدور و عن اختیار، ترک این‌چنینی مصلحت دارد و محبوب مولاست. ترک عن غیر اختیاری و ترک مجبوری که نمی‌توانی ترک بکنی ندارد. مصلحتی ندارد، محبوبيتی ندارد. خب وقتی این قابل تصویر شد در مقام می‌آیم می‌گوییم که چی؟ می‌گوییم در مقام نسبت به آن غیر مقدور که ترک مقدور ندارد که، آن چیزی که من مضطرّ عقلی هستم به انجام آن و قدرت بر ترک آن ندارم؛ خب آن ترک مقدور ندارد

دیگه، ترک اختیاری ندارد دیگه، وقتی ترک اختیاری نداشت پس بنابراین مصلحت هم مال ترک اختیاری بود. پس بنابراین در آن مورد آن فعل چی نمی‌شود؟ آن فعل علاوه بر این که خطاب ندارد آن ملاکی هم که عبارت بود از مصلحت در ترک اختیاری؛ آن جا وجود ندارد. بنابراین در این مورد چون ما احتمال می‌دهیم که این جور باشد بنابراین علم اجمالی به وجود ملاک علیّی حال چه این طرف چه آن طرف پیدا نمی‌کنی که شهید صدر می‌فرماید. پس ولو قبول کنیم که روح تکلیف، آن هست که حق الطاعه، بر موضوع حق الطاعه هست. اما در مانحن فیه در این مثال‌ها ما نمی‌توانیم این را احراز بکنیم که علیّی حال روح در این جا وجود دارد. آن ملاک، آن می‌غوضیّت، آن وجود دارد. بله، می‌دانیم که یا آن منتجس شده یا این منتجس شده، این طرف ترک اختیاری دارد پس بنابراین اگر منتجس این طرف باشد بله، این جا آن فعل مبغوض است یا ترک آن محبوب است. اما این طرف چی؟ این طرف چون ترک اختیاری ندارد و ذاتش که مبغوض نیست. اگر نهی به او تعلّق گرفته به خاطر این که ترک اختیاری اش محبوب باید باشد و ترک اختیاری هم که این طرف ندارد. پس امر ذا مصلحتی در این جا وجود ندارد که به خود آن امر ذا مصلحت که ترک باشد امر بکند یا به نقیضش نهی بیاید بکند و بگوید این کار را انجام ندهد. پس بنابراین ما علم پیدا نمی‌کنیم به روح التکلیف حتی در این موارد. بنابراین چون روح... پس بنابراین حرف قوم درست که آمدند گفتند که در جایی که بعض اطراف غیر مقدور باشد این جا عمل اجمالی منجز نیست برای خاطر این که ما علم به تکلیف علی کل تقدیر پیدا نمی‌کنیم به یک تکلیف فعلی علی کل تقدیر پیدا نمی‌کنیم. این مناقشه‌ای است که ایشان این جا می‌فرمایند.

در بعض کلمات از این مناقشه که همه جواب دادند به این که خب این تصویر ثبوتی دارد ولی خلاف ظاهر ادله است، اجتناب عن النجس، ظاهرش این است که در خود نجس می‌غوضیت است. شبیه آن حرفی که زده می‌شود که عناوین ظهور در موضوعیت دارند نه طریقیّت. اگر گفت این کار را نکن ظاهر این است که برای خاطر خودش است نه به خاطر یک امر آخری. این جا هم وقتی می‌گوید مثلاً لا تشرب النجس، ظاهر این است که چون در خود نجس مفسده وجود دارد، می‌غوضیت وجود دارد؛ نه در یک چیز دیگری است این چون آن را از بین می‌برد گفتند این این کار را نکن، مصلحت در یک چیز دیگری است گفتند این کار را نکن.

از این مناقشه ممکن است جواب داده بشود به این که اولاً این مناقشه ممکن است موجب تفصیل بشود نه بالمّرّه این حرف باطل باشد و آن این است که باید در موارد مختلف در فقه باید ببینیم ظهور دلیل چی هست؟ گاهی ممکن است یک قرائنی، شواهدی، خصوصیات باشد که این ظهور را لاقلاً جلوی انعقاد چنین ظهوری را بگیرند. ما داریم توی مبادی و اوامر که گاهی انسان ظهور برایش پیدا نمی‌کند که حتماً چون در خودش بوده این کار را کرده، احتمال می‌دهد برای خاطر امر آخری باشد که این جهت را فرموده. مثلاً اگر فرموده است که موتی را دفن کنید خب ممکن است برای این باشد که خود دفن کردن مصلحت دارد یا چون عدم دفن موجب هتک آن می‌شود و تعفن پیدا می‌کند، چه پیدا می‌کند این‌ها شارع فرموده است نه دفن مصلحت دارد، آن مفسده دارد دفن را امر می‌کند. و امثال این موارد هست که بنابراین می‌شود باید گفت که اگر این اشکال را بپذیریم در فرمایش که ظهور ادله این است، این است که نه این که ظهور همه‌جایی ادله این جوری است پس باید تفصیل داده بشود. و آن وقت فی‌الجمله اشکال قهراً به مواردی وارد می‌شود که ما احراز نمی‌کنیم شما همه جا می‌فرمایید که... مرحوم شهید صدر همه جا می‌فرماید، این به همه‌جایی فرمایش ایشان این اشکال وارد می‌شود.

و ثانیاً ممکن است گفته بشود این یک ظهور بدوی است اگر هم باشد، یعنی بدواً به ذهن
خطور می‌کند و الا از انسان سؤال نکنند حالا علت این که شارع این حرف را زده چیست؟
نه ممکن است.... و همین که احتمال یعنی احتمال دادیم و یک ظهور پابرجای غیر قابل
تردیدی نبود خب فرمایش ایشان تمام می‌شود.

س: به عبارتی ظهور و الفاظ این نیست، ظهور و الفاظ دارند یعنی درواقع آن مطلب که
این از چه بابی است ...

ج: آره از چه بابی است بدواً مثلاً آدم به ذهنش ممکن است خطور بدوی کند مثل مواردی
که می‌گویند انصراف بدوی، ولی وقتی تأمل می‌کنی این انصراف لا قيمة له.

س: ... توی قاعده‌ی موضوعیت عناوین نیست که یک لفظی داشته باشیم بعد این یک
موضوعیتی باشد، یک طریقتی باشد بعد بگوید ...

ج: بله آن موضوعیت عناوین که آن‌جا می‌گویند آن مقصود این است که اگر آمده
نمی‌توانی بروی آن شی‌ای که خیال می‌کنی این برای آن است بروی آن را انجام بدهی
بگویی این را ترک می‌کنم، آن‌جا درست است. که نمی‌توانی بگویی این طریقی است
خب، حالا ما می‌رویم سر ذو الطریق. همین‌جا که مثلاً فرض کنید که حالا در همین دفن
هم همین‌طور است بگوید خب ما دفن، این‌که برای آن جهت است که مثلاً هتک به آن
نشود خب مومیایی‌اش می‌کنیم دفنش نمی‌کنیم. یا توی یک فضایی قرارش می‌دهیم که
مانع بشود از تعفن و مانع بشود از چی و این‌ها.

س: حاج آقا روح فرمایش آقای شاهرودی توی حتی لفظ دفن هم حتی، یعنی می‌خواهم
بگویم که توی بحث فقط تروک و این‌ها نیست، یعنی حتی سلّمنا مماشات کنیم بگویم
ادله ظاهرش این است که مثلاً در دفن در دفن است نه ترک است، نه این‌که میت روی
زمین بماند برای این‌که روی زمین نماند دفن مقدماً باشد نه، اصلاً بگویم که فرضاً هم
همین‌جور است، اما روح فرمایش آقای شاهرودی قابل تسری است به همه‌ی موارد حتی
وجودی است نه حتی تروک؛ به این معنا که بیایم احتمال این را بدهیم که از کجا معلوم
که مولا آن‌چه را که مصلحت داشته برایش و محبوس بوده نفس الوجود الخارجیه باشد؟
که بگویی نفس الوجود الخارجیه تخصص پیدا نمی‌کند به قدرت و عدم قدرت، نفس
الوجود الخارجیه ذو مصلحت است نه، حرف ایشان روحش این است می‌گویم که می‌گوید
یاحتمل که بیایم بگویم مولای حقیقی آن‌چه که مصلحت داشته برای عباد مختارش افعال
اختیاری که از سنخ تروکش چه از که بگویم انتهاء مطلقه را نمی‌خواهد، انتهاء عن اختیار
را می‌خواهد. چه از جنس وجودی‌اش که بگویم امثال اختیاری را ممکن است مثلاً مولا
بخواهد، ممکن است اصلاً امثال اختیاری را مولا بخواهد. مولا نمی‌خواهد تو هرجوری
هست این کار را انجام بدهی یا هرجوری هست این کار را ترک کنی نه، فرمایش آقای
شاهرودی روحش این است می‌گوید ممکن است اصلاً مولای حقیقی آن‌چه که برایش
مصلحت دارد می‌گویم فعل الاختیاری است، من این را عن اختیار اصلاً از تو می‌خواهم،
اگر مجبوری برای من قیمتی ندارد اصلاً، مصلحتی ندارد، من مولا که نیازی ندارم تو هم
که مجبوری داری انجام می‌دهی

ج: خب حالا این چی ...

س: هان این حرف این است آن‌چه که مصلحت دارد آقا می‌خواهم بگویم توی لا

تشرب الخمر خود این خمر است نه آن ترک خمر؛ ما می‌گوییم سلّمنا همین خمر هست قبول، اما حرف این است این خمر را شما نخوری که مفسده دارد در حالتی برای مفسده دارد که از اختیاری بخواهی ترکش بکنی، آنوقت است و الا اگر مجبوری بخوری اصلاً این برای مصلحتی در فعل و ترکش نیست، در اوامر هم همین است، در امثالیات هم همین است. اگر می‌گوید این کار را واجب است انجام بدهی، حالا که مجبور شدی اگر ترکش کنی آن فعلی برای من مصلحت دارد که عن اختیار باشد و الا اگر عن اختیار نباشد و تو مجبور باشی ترک کنی اصلاً یک مبعوضیتی نسبت به ترکش ندارم و مصلحتی در فعلش نمی‌بینیم.....

ج: نه این‌ها را ایشان نمی‌گوید ...

س: عرض ما کار نداریم بگوید یا نگوید، ما می‌گوییم روح فرمایش ایشان حرف قشنگی است، می‌خواهد بگوید افعال افعال اختیاریه است، مطلق انتهاء نیست مطلق امثال هم نیست. حالا ایشان می‌خواهد بگوید حالا خودمان، خدا رحمتش کند و اگر می‌خواسته بگوید که

ج: حرف فرمایش ایشان همین بود که عرض کردیم فرمایش ایشان این است که شهید صدر فرموده فعل تخصص پیدا می‌کند به قدرت، فعل صادر عن اختیار، فعل صادر عن غیر اختیار و چون تخصص پیدا می‌کند آن‌جا، می‌تواند یکی‌اش مصلحت داشته باشد، یکی‌اش نداشته باشد، یکی‌اش مفسده داشته باشد، یکی‌اش نداشته باشد، این درست؛ اما فعل صادر عن قدرت و فعلی که لم یصدر عن القدره این‌جا معقول نیست که تخصص ایجاد بشود، این‌جا معقول نیست. ایشان می‌خواهد معقولیت را درست بکند، می‌گوید این‌جا هم می‌توانیم معقولیت را تصور بکنیم. به چی؟ به این‌که کار را ببریم سر آن فعل نه، ببریم سر ترک، و گاهی نهی از فعل به‌خاطر این است که ترک مصلحت دارد و آن فعل چون ضد است و نقیض آن هست مبعوض می‌شود بالعرض. خب این‌جا آنوقت ترک که مصلحت شد، ترک اختیاری داریم ترک غیر اختیاری داریم، این دو نوع ترک است و ممکن است مصلحت مال چی باشد؟ مصلحت مال ترک اختیاری باشد. وقتی مصلحت مال ترک اختیاری شد در ما نحن فیه ترک اختیاری نداریم، ترک اختیاری که نداشتیم پس بنابراین امر ذو مصلحتی در مقام وجود ندارد درست؟ تا از او باز بگوییم که این امر مبعوض شده است ملاک در واقع دارد، نه در نفس مولا نسبت به این بغض هم نیست، چون خودش که مفسده ندارد ترک مصلحت‌دار هم نبوده که به لحاظ او مبعوض بشود، پس بنابراین هیچی نیست. این حرف حرف قوی‌ای است. منتها حالا فرمایش شما هم سر جای خودش، این حرف و فرمایش ایشان این است. منتها یک اشکال همین اشکال خلاف ظاهر بود که عرض کردیم.

ایشان یک مناقشه‌ای هم بعداً خودشان در این تألیف‌شان بر بحث یک مناقشه‌ای کردند آن‌جا، من حالا صبح که نگاه می‌کردم به ذهنم نرسید که مناقشه‌ی ایشان چی هست؟ هنوز حالا شما مراجعه کنید، من نفهمیدم ایشان چی می‌خواهد بفرماید فعلاً که مناقشه‌ی به این حرف بفرمایند؛ این حرف ظاهراً حرف قوی و متینی است اما خود ایشان بعداً می‌فرمایند که ممکن است دفع کنیم این مناقشه را. حالا آقایان مراجعه بفرمایند، امروز که من نگاه کردم متوجه نشدم ایشان چه مناقشه‌ای به این مطلب دارد می‌فرمایند، حالا لعلّ الله یحدث بعد ذلک امراً.

مناقشه‌ی دیگری که این‌جا وجود دارد از بعض محققین در مباحث الاصول است، ایشان

فرموده است که ما راهی نداریم طریقی نداریم که بتوانیم بفهمیم این‌جا قدرت دخیل هست یا قدرت دخیل نیست، این‌که شما می‌فرمایید که قدرت دخیل نیست در میغوضیت و محبویت در ملاکات، ما راهی به این‌که دخیل هست یا دخیل نیست نداریم، ما ملاکات شرعی را که اطلاع از آن نداریم و نمی‌دانیم، تصویر که می‌شود کرد که قدرت در ملاکات اثر داشته باشد.

پس بنابراین ما در این مواردی که بعض اطراف علم اجمالی مقدور است بعضی‌اش غیر مقدور است، این‌جا نه می‌توانیم مسلماً مثل شما بگوییم ملاک وجود دارد حتماً، نه می‌توانیم مسلماً بگوییم که ملاک وجود ندارد، این هم به‌طور مسلم نمی‌توانیم نفی کنیم نه اثبات بنحو مسلم نه نفی بنحو مسلم. بلکه محتمل است این‌ها باشد محتمل هست نباشد. و وقتی محتمل شد باشد محتمل شد نباشد پس قهراً حتی علی مبنای علم اجمالی به وجود تکلیف خطاباً او ملاکاً و نمی‌دانم روحاً نداریم، چون ما راهی نداریم برای تشخیص ملاکات. خب این هم اشکالی است که در مباحث الاصولیه محقق فیاض دام‌طله فرمودند.

آن نکته‌ای که توی کلام شهید صدر دیروز عرض کردیم که لطافت دارد و نظر ایشان است آن نکته جواب این فرمایش را می‌دهد و این اشکال به آن نکته‌ی ایشان وارد نیست، چرا؟ برای این‌که ایشان فرمود که اگر یک امری، یک فعلی دارای یک مفسده‌ای بود این‌جا نمی‌توانیم بگوییم این فعل اگر غیر مقدور شد آن مفسده را ندارد چون قدرت دخیل است در آن مفسده، چون اگر بخواهیم بگوییم که این در ظرف غیر قدرت هم دارد یعنی اگر انجام بشود، اگر تحقق پیدا نکند ندارد، خب اگر تحقق پیدا نکند که مقدور بوده با آن چه فرقی می‌کند؟ شما که می‌خواهید بگویید که در ظرف عدم قدرت این مفسده وجود ندارد، این میغوضیت وجود ندارد و این میغوضیت و ملاک به ظرف قدرت اختصاص دارد معنایش این است که خب معدوم که مفسده ندارد معلوم است، معنایش این می‌شود که این اگر وجود هم پیدا نکند این مفسده را ندارد، خب اگر وجود پیدا نکند نمی‌توانیم بگوییم که دیگر مفسده را ندارد، اگر وجود پیدا نکند همان است دیگر؛ قدرت داشتی محققش کردی در خارج به‌وجود آمده، پس بنابراین قدرت تخصص ایجاد نمی‌کند که بگوییم در آن صورت مفسده هست در این صورت مفسده نیست. این بیان ایشان است، این استدلال ایشان است، این ربطی به... پس ما راه داریم که این‌جا بفهمیم، چون برهان داریم، دلیل داریم، مثل مصالح غیبیه نیست که بگوییم ما به مصالح و مفاسد شرعی، هرچی هست ما اشاره می‌کنیم به همان. می‌گوییم آن نمی‌شود... هرچه هست، هرچه هست به این بیان می‌گوییم او که نمی‌شناسیم آن را، ولی هرچی هست او نمی‌تواند اختصاص به قدرت داشته باشد. نمی‌خواهیم آن را بشناسیم و بدانیم برای چی؟ ولی هرچی هست، بالاخره یک چیزی هست دیگر، آن هرچه باشد این بیان می‌گوید که نمی‌شود اختصاص به حال قدرت داشته باشد. اگر کسی می‌خواهد جواب بدهد باید این را جواب بدهد و الا ما اطلاع نداریم به مصالح شرعی و مفاسد شرعی و این‌ها، راهی برای آن نداریم، این نمی‌تواند جواب فرمایش ایشان باشد. و حالا دیگر ده دقیقه شده یک بعض چیزهای دیگر هم هست که ان‌شاءالله حالا شاید فردا عرض بکنیم.

و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین....